

گفت‌وگو با آقای دکتر احسان نراقی

گفت‌وگو: مرتضی رسولی

□ یکی از ویژگی‌های رجال سیاسی به طور خاص و عموم مردم ایران به طور عام از گذشته‌های دور تاکنون این بوده که هیچ‌وقت در پی ثبت دیده‌ها و شنیده‌های خود از رخدادها نبوده‌اند و بسیاری از افراد مطلع به دلیل فقدان امنیت سیاسی و اجتماعی خاطرات خود را ثبت و ضبط نکردند و ننوشتند. نظر شما به عنوان محقق و صاحب نظر علوم اجتماعی در این مورد چیست؟

● علاوه بر نبودن امنیت، رودربایستی‌های اخلاقی که خیلی مهم‌تر است موجب چنین وضعیتی شده است. نگفتن واقعیت، اخلاق عمومی رجال ایرانی بوده است، امروزی‌ها هم از این قاعده مستثنی نیستند. از این جهت بسیاری از مسائل گذشته مکتوم مانده است. به عنوان نمونه من در گذشته به جهت رابطه‌ای که با مسئولین و مقام‌های رده بالا داشتم متوجه شدم که قرار است در فرح‌آباد آن روز کاخی ساخته شود. فرح‌آباد در شرق تهران و در دامنه کوه واقع بود. اصطبل سلطنتی و کاخ و ساختمان‌هایی از دوران قاجاریه در آنجا قرار داشت و شاه و اسدالله علم هر جمعه در این محل اسب‌سواری می‌کردند. چند سال روی این موضوع و ساختن کاخ کار شده بود و حیدرغیایی (در عین آنکه معمار باذوقی بود اما دنبال پول و اهل زدوبند هم بود) پیش شاه رفته بود و به هر ترفندی او را متقاعد ساخته بود که می‌خواهیم کاخی بزرگ‌تر از کاخ ورسای بسازیم. نقشه مفصلی هم تدارک دیده و دو سال روی آن کار کرده بود.^۱ مطلب عجیبی بود و هیچ کس اطلاع کاملی از موضوع نداشت. مدتی

۱. کاخ مورد اشاره که قرار بود از همه کاخ‌های سلطنتی بزرگتر و چشمگیرتر باشد طبق اظهار اسدالله علم دوهزار میلیون تومان به قیمت آن روز (۱۳۴۷) مخارج داشت. بنگرید به یادداشت‌های علم جلد اول ذیل یادداشت روزانه سه‌شنبه ۱۳۴۷/۱۱/۲۹.

گذشت تا اینکه فهمیدیم دکتر عبدالکریم ایادی پشت این کار بوده است، جزئیات را با فرح پهلوی و مهدی سمیعی رئیس وقت سازمان برنامه در میان گذاشتم. مدتی بعد شنیدم موضوع ساختن کاخ لغو شده و غیابی بابت حق الزحمه تهیه نقشه به پول آن روز بیست میلیون تومان از سازمان برنامه مطالبه کرده بود و مهدی سمیعی به او جواب داده بود که من نمی‌توانم چنین پولی به شما بدهم و بعد از او دانشجویان سمیعی با فشار دکتر ایادی پول را به او دادند. این موضوع تا مدتها بعد مکتوم بود و من در سالهای اخیر از فرح پهلوی و مهدی سمیعی که هر دو مخالف جدی این طرح بودند شنیدم. منظورم این است که همه فکر می‌کردند این امور را نباید گفت. حتی وزیران که گاهی مورد سوال همسران خود قرار می‌گرفتند و آنان در مورد بعضی مسائل از شوهران خود سؤالاتی می‌کردند وزیران در پاسخ می‌گفتند: شما به این کارها کاری نداشته باش!

□ اگر موافق باشید سوالات خود را از مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی که مدیریت آن را به عهده داشتید شروع کنم.

● خواهش می‌کنم. هرطور میل شماست.

□ علت اصلی تشکیل این مؤسسه در اسفند ۱۳۳۷ چه بود و زیر نظر چه سازمان یا وزارتخانه‌ای اداره می‌شد؟

● می‌دانید که در ایران تا قبل از تأسیس مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی، رشته‌هایی از قبیل جامعه‌شناسی، مردم‌شناسی، جمعیت‌شناسی و روان‌شناسی اجتماعی به مفهوم علمی و اخص امروزی جای مشخصی نداشت. البته بحث درباره اندیشه‌های اجتماعی، سیاسی و اقتصادی در ایران رایج بود ولی علوم اجتماعی بیشتر از طریق تدریس فلسفه و ترجمه چند اثر مقدماتی مطرح بود. با شکست نهضت ملی ایران در سال ۱۳۳۲ بر من ثابت شد که در کشور ما رهبرانی که عشق به وطن را با عقل و خرد توأم کرده باشند تقریباً نادرند. برخوردها و واکنشهای هیجانی رهبران سیاسی، راه را بر هرگونه تجزیه و تحلیل عقلانی از واقعیت مسدود کرده بود. به جرأت می‌گویم که شکست نهضت ملی فقط نتیجه طرح و همکاری سازمان سیا و ایتلیجنت سرویس نبود بلکه تا حدودی نتیجه نارسایی‌ها و اختلافات رهبران ملی بود. رهبران ملی ما همواره در برابر خارجی با قدرت و صلابت قد علم کرده‌اند اما آن زمان که باید حقیقت را به مردم خود بگویند خاموش می‌شوند. این تجربه دردناک بود چون بن‌بست سیاسی را در کشور حس کردم، از آن پس با خود عهد نمودم از هرگونه

سیاست جنجال برانگیز اجتناب کنم و چون حاضر نبودم مایوسانه دست از فعالیت سیاسی بشویم مناسب‌ترین رویه را در این دیدم که با تکیه بر آنچه که در جامعه شناسی فراگرفته بودم بکوشم تا سیاست را به علم نزدیک کنم و قبل از هر اقدام سیاسی تفکر و تأمل را رواج دهم. این بود که به فکر ایجاد مرکزی تحقیقاتی افتادم. در ایام فترت بعد از کودتا روزی به ملاقات آقای کامبور رئیس انجمن فرهنگی ایران و فرانسه رفتم و تقاضا کردم با بورس تحقیقاتی من جهت تکمیل مطالعات در زمینه علوم اجتماعی موافقت کند. همچنین به او گفتم که قصد دارم یک مؤسسه تحقیقاتی در ایران راه بیاندازم و برای این کار مایلیم در یک مؤسسه تحقیقات اجتماعی در فرانسه کارآموزی کنم و با طرز کارشان آشنا شوم. چندی بعد با درخواستم موافقت شد و در دسامبر ۱۹۵۴ به پاریس رفتم و فوراً در مؤسسه تحقیقات جمعیت‌شناسی که آلفرد سووی ایجاد کرده بود کار خود را آغاز کردم. در پاریس با ژان پیازه که قبلاً شاگردش بودم و آن زمان هفته‌ای یک روز برای تدریس در دوره دکتری روانشناسی به دانشگاه سوربن می‌آمد و خود از بنیانگذاران یونسکو بود دیدار کردم. او باتوصیه و نظر شخصی خود در ژانویه ۱۹۵۵ مرا به مدیرکل یونسکو معرفی کرد که از آن تاریخ به بعد این تماس و همکاری تاکنون به صورت مختلف ادامه پیدا کرده است.

برای طرح مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی از همین مؤسسه مطالعات ملی جمعیت‌شناسی فرانسه الهام گرفتم و پس از تهیه طرح آن را به دکتر اقبال رئیس وقت دانشگاه تهران دادم. در طرح خود بر تأسیس مؤسسه‌ای تحت نظر دانشکده ادبیات دانشگاه تهران تأکید و در ضمن یکی از اهداف اصلی آنرا بومی کردن علوم اجتماعی در ایران عنوان کرده بودم. دکتر اقبال موافقت کلی خود را با این طرح اعلام کرد اما یادآور شد دکتر مصطفی مصباح‌زاده استاد حقوق دانشگاه تهران هم قصد دارد مؤسسه علوم اجتماعی در دانشکده حقوق درست کند و تو باید او را قانع کنی. در صحبت با مصباح‌زاده به او گفتم: حقوق رشته‌ای است که اکثر دروس آن از خارج منشأ گرفته و ربطی به تاریخ و فرهنگ ایران ندارد، مواد درسی آن از زبانهای خارجی به فارسی ترجمه شده یعنی خصلت ایرانیّت در آن نیست برعکس آنچه در دانشکده ادبیات تدریس می‌شود (مانند ادبیات، تاریخ، جغرافیا و فلسفه) مربوط به ایران است و علوم اجتماعی کمابیش با این رشته‌ها نزدیک‌تر است. به این ترتیب مصباح‌زاده قانع شد و از طرح خود چشم‌پوشی نمود و حتی مرا در ایجاد مؤسسه یاری هم کرد.

شاید مهم‌ترین انگیزه من در تأسیس این مدرسه تربیت کادری از جوانان و تجهیز آنان به مبانی علمی و آشنا کردنشان به روش‌های تحقیق بود تا بتوانند هم مسائل مختلف جامعه خود را بشناسند و هم مؤثرتر با مشکلات دنیای امروز مقابله کنند این بود که وقتی مؤسسه را بنیان نهادیم از همان ابتدا دو هدف را دنبال می‌کردیم. یکی اینکه دانشجویان را وادار به رفتن به نقاط مختلف شهر و محلات، و به مناطق روستایی و عشایری کنیم تا از این طریق بتوانند از نزدیک با مردم طبقات مختلف زندگی کنند و روشهای مطالعه را درباره آنها به کار برند. دیگر آنکه از روشهایی که دیگر کشورهای جهان در این امور به کار برده‌اند، با آوردن کارشناسان خارجی استفاده کنیم. به خصوص اینکه عقیده داشتم اگر دانش غرب با بینش شرق همراه شود نتیجه‌بخش خواهد بود.

□ نحوه ارتباط این مؤسسه با دیگر سازمانهای اداری و دولتی چگونه بود؟ گزارشهایی که

مؤسسه شما تهیه می‌کرد تا چه اندازه در حل مشکلات اجتماعی کشور تأثیرگذار بود؟
● باید عرض کنم متأسفانه نظام طوری نبود که آگاهی و اعتقادی به کارهای تحقیقاتی داشته باشد. از همان آغاز کار، وقتی سازمانی را زیر ذره‌بین بررسی قرار می‌دادیم، معمولاً با خود دستگاه تقاضاکننده تحقیق درگیری داشتیم. کمتر دستگاهی بود که از نتیجه تحقیقات ما راضی باشد. با دستگاه‌های دولتی بیشترین درگیری را پیدا می‌کردیم. آنان کار دقیق و علمی نمی‌خواستند. می‌خواستند چنین جلوه دهند که همه چیزشان درست است و نقصی در کارشان وجود ندارد. این بود که وقتی محققین، بدون تعصب و به دور از سیاست شخصی یک وزیر می‌خواستند تحقیقی را به پایان برسانند با سیاست‌ها برخورد پیدا می‌شد و اختلافات پیش می‌آمد. فرض کنید برای تحقیقات روستایی از سازمان برنامه دویم، سیصد هزار تومان اعتبار می‌گرفتیم. وقتی که وزارت تعاون و روستاها تأسیس شد و شخص قدرت‌طلبی مثل ولیان^۲ به وزارت رسید او دیگر تمکین نمی‌کرد و می‌خواست همه اعتبارات تحقیقاتی سازمان

۲. عبدالعظیم ولیان در ۲۶ مهر ۱۳۴۶ به سمت وزیر اصلاحات ارضی منصوب شد. پیش از آن در ۱۲ بهمن ۱۳۴۳ به سمت رئیس سازمان اصلاحات ارضی منصوب شده بود و در ۳۱ شهریور ۱۳۴۴ با حفظ سمت قبلی معاونت وزارت کشاورزی و مدیریت عامل بنگاه خالصجات را نیز عهده‌دار بود. در ۲۲ شهریور ۱۳۵۰ به وزارت تعاون و امور روستاها و سرپرست تولیدات کشاورزی منصوب سپس در ۱۶ اردیبهشت ۱۳۵۳ به سمت استاندار خراسان و نیابت تولیت آستان قدس رضوی تعیین گردید. در ۶ شهریور ۱۳۵۷ از این سمت برکنار و در ۱۵ آبان همان سال به همراه تعداد دیگری از مقامات عالیرتبه طبق ماده ۵ حکومت نظامی بازداشت شد.

برنامه در مسائل روستایی زیرنظر خودش باشد. او توقع داشت نتیجه تحقیق ما در جهت تأیید سیاست و رویه وزارتخانه‌اش باشد و ما بگوییم زارعین همه‌جا از کارهای او راضی‌اند. در صورتی که همه راضی نبودند. هدف اصلی او از تحقیق، پی بردن به مشکلات نبود بلکه تأیید نظریات و کارهایش بود.

به تعبیری چون کارما فضولی و سرکردن در سرها بود و مسئولین اداری و دولتی خوششان نمی‌آمد اغلب وقتی که دستگاهی ما را به مطالعه دعوت می‌کرد تصور می‌کرد که ما کم و بیش مطابق با میل گردانندگان آن دستگاه نظر خواهیم داد ولی وقتی می‌دیدند نتیجه تحقیق ما نظر آنان را تأمین نمی‌کند، معمولاً حاضر به ادامه همکاری نبودند. البته باید افرادی را از این قاعده استثنا کرد که یکی از آنان عبدالله انتظام بود. در ایامی که مشغول تأسیس موسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی بودیم انتظام از من دعوت کرد که به جنوب بروم و در مورد مسائل اجتماعی نفت در خوزستان مطالعه کنم. مسئله این بود که شرکت نفت در جنوب ۵۰ هزار کارمند و کارگر داشت و کنسرسیوم به عنوان مسئول اجرایی مدعی بود که از این تعداد کارگر و کارمند که در آبادان، مسجد سلیمان، گچساران و سایر مناطق نفتی کار می‌کنند، بیست هزار کارگر اضافی است و باید خدمات آنان را بازخرید و مرخص کرد. انتظام از من خواسته بود مطالعه کنم چگونه برای این بیست هزار نفر می‌توان شغل فراهم کرد. پس از مطالعه به این نتیجه رسیدم که اقتصاد نفت در ایران یک معمای حل نشده است چون از ابتدا جنبه استعماری داشته لذا اشکال کنسرسیوم مربوط به تعداد کارگران نیست. مدیران کنسرسیوم می‌خواستند شرکت نفت را مطابق موازین خود در اروپا و آمریکا بدون در نظر گرفتن ملاحظات ملی و اجتماعی ایران و منطقه خوزستان اداره کنند. هدف آنان گذران کارهای خودشان بود و کاری نداشتند که این اقدام چه نتیجه‌ای در محیط خواهد داشت. در گزارش مفصل خود نسبت به سیستم ارزیابی مشاغل کنسرسیوم و فقر فرهنگی کادر اداری شرکت نفت انتقادات لازم رابه صورتی باز و عریان منعکس کرده و به انتظام دادم. او همیشه می‌گفت: تا زمانی که در شرکت نفت کار می‌کردم مرتباً به گزارش تو رجوع می‌کردم. دو سال بعد یک گروه به خوزستان فرستادیم که ابوالحسن بنی‌صدر هم جزو آنان بود. این هیئت به مدت ۶ ماه در مورد انسجام و هماهنگی اقتصاد نفت با اقتصاد منطقه خوزستان مطالعه و گزارش خود را تقدیم کرد.

□ رابطه شما به عنوان مدیر مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی با دکتر اقبال و دکتر امینی چگونه بود؟

● در زمان نخست‌وزیری دکتر اقبال برای کارهای مؤسسه پیش او می‌رفتم ولی از نظر سیاسی و دولتی، فاصله خود را با او حفظ می‌کردم. وقتی که دکتر امینی در سال ۱۳۴۰ به نخست‌وزیری منصوب شد به او نزدیک شدم چون او را مثل دیگران در خط شاه نمی‌دانستم. در این دوره به عنوان مشاور خصوصی دکتر امینی در امور دانشجویی فعالیت می‌کردم و فعالیت دانشجویان با نظر من انجام می‌شد. رهبران دانشجویان مخالف را از زندان پیش امینی می‌بردم و با دکتر امینی به مذاکره می‌نشستیم و به این ترتیب به کمک دکتر امینی مسئله آنان حل می‌شد.